

افسانه اژدهای ظالم



نیک بوستروم

www.nickbostrom.com

ترجمه سهیل پشیری

روزی روزگاری، کره زمین توسط یک اژدهای عظیم الجثه استبداد می شد. اژدها قدر از بزرگترین کلیسا بود و به پوست چاقوماند سیاه پوشیده بود. چشم های سرخ آن از نفرت می درخشید و از دهان ترسناک آن دائما لجن زرد سبزی با بوی بد می جوشید. از بشریت یک خراج نفرت انگیز خواست: برای رضایت عظیم الجثه بزرگ اژدها، هر شب به هنگام شروع تاریکی، ده هزار مرد و زن باید به پای کوهی که اژدها در آن زندگی می کرد تحویل داده شوند. گاهی اوقات اژدها فوراً این قربانیان بدبخت را بلعیدند؛ گاهی باز آنها را در کوه حبس کرده و ماه ها یا سال ها باعث ریزش آنها می شد تا در نهایت مصرف شوند.

فلاکتی که توسط اژدهای استبدادکار وارد شده بود، بی حد و حصر بود. علاوه بر ده هزار نفری که هر روز به طرز وحشتناکی به قتل می رسیدند، مادران، پدران، همسران، فرزندان و دوستانی که مجبور بودند عزا برای از دست دادن عزیزان خود بگیرند.

برخی سعی کردند با اژدها مبارزه کنند، اما گفتن اینکه شجاع بودند یا احمق، دشوار بود. کشیش ها و جادوگران لعنتی را فرا خواندند، اما بدون نتیجه. جنگجویان، مسلح به شجاعت های خشمگین و بهترین سلاح هایی که آهنگران می توانستند تولید کنند، حمله کردند، اما قبل از آنکه به اندازه کافی نزدیک شوند توسط آتش اژدها سوخته شدند. شیمی دانان نوشیدنی های سمی تولید کردند و اژدها را به خوردن آنها فریب دادند، اما تنها اثر ظاهری این بود که اشتهای آن بیشتر شد. پنجه ها، فک و آتش اژدها آنقدر موثر بود، زره پوستی آن آنقدر غیرقابل نفوذ و ساختار کلی آن آنقدر سلامت بود که از هر حمله انسانی دفاع کند.

به دیدن اینکه شکست دادن ستمگر ممکن نیست، انسان ها چاره ای نداشتند جز اطاعت دستورات اژدها و پرداخت خراج غلیظ. کشته شدگان انتخاب شده همیشه سالمندان بودند. اگرچه افراد سالمند به اندازه جوانان سالم و شاداب بودند و گاهی اوقات حتی خردمندتر، اما فکر بر این بود که آنها حداقل از چند دهه زندگی لذت برده اند. ثروتمندان می توانستند با رشوه دادن به گروه های خبری که برای جمع شدن آنها می آمدند، مدت کوتاهی رهایی پیدا کنند؛ اما براساس قوانین اساسی، هیچ کس، حتی پادشاه خود، نمی توانست به نوبه خود را به تعویق بیندازد.

مردان روحانی سعی می کردند کسانی که از خورده شدن توسط اژدها ترسیدند (که شامل تقریباً همه بود، اگرچه بسیاری در علن این را انکار می کردند) را با قول دادن زندگی دیگری پس از مرگ، زندگی ای که از اذیت و آزار اژدها خالی بود، تسلی می دادند. سخنرانان دیگری ادعا می کردند که اژدها جای خود را در نظم طبیعی دارد و حق اخلاقی تغذیه دارد. آنها می گفتند که بخشی از معنای واقعی بودن انسان پایان یافتن در معده اژدهاست. دیگران هنوز هم ادعا می کردند که اژدها برای گونه های انسانی خوب است زیرا اندازه جمعیت را کنترل می کند. در چه اندازه این استدلالات روح های نگران را قانع کرد مشخص نیست. بیشتر مردم سعی می کردند با فراموش کردن پایان تلخی که در انتظار آن ها بود، کنار بیایند.

برای قرن ها این وضعیت مأیوسانه ادامه داشت. کسی دیگر شمار کل مرگ ها و تعداد اشک های ریخته شده توسط عزاداران را حساب نمی کرد. انتظارات به تدریج تنظیم شده بود و اژدهای استبداد کار به یک واقعیت زندگی تبدیل شده بود. با توجه به بیهودگی مقاومت، تلاش ها برای کشتن اژدها متوقف شد. به جای آن، تلاش ها در حال حاضر برای آرام کردن آن تمرکز شده بود. در حالی که اژدها گاهی شهرها را حمله می کرد، متوجه شدند که تحویل به موقع زندگی به کوه آن را کمتر می کند.

با آگاهی از اینکه نوبت آنها برای تبدیل شدن به خوراک اژدها همیشه در حال نزدیک شدن است، مردم شروع کردند به زودی تر و بیشتر فرزند دار شوند. نادر نبود که یک دختر تا هفدهمین سالگی باردار شود. زوج ها اغلب دوازده فرزند داشتند. جمعیت انسانی به این ترتیب از کاهش محافظت می شد و اژدها از گرسنگی محافظت می کرد.

طی این قرون، اژدها، که خوب تغذیه می شد، به آرامی اما به طور ثابت بزرگتر می شد. تقریباً به اندازه کوهی که بر روی آن زندگی می کرد بزرگ شد. و اشتهای آن نیز در تناسب با آن افزایش یافته بود. ده هزار بدن انسانی برای پر کردن شکم آن کفایت نمی کرد. اکنون آن هشتاد هزار نفر را می خواست، که باید هر شب به هنگام شروع تاریکی به پای کوه تحویل داده شوند.

چیزی که بیشتر از مرگ و خود اژدها در ذهن پادشاه حکم می کرد، لاجبستیک جمع آوری و حمل و نقل انبوهی از مردم به کوه هر روز بود. این کار آسانی نبود.

برای تسهیل فرایند، پادشاه یک راه آهن ساخت: دو خط صاف از فولاد درخشان که به محل زندگی اژدها می رسید. هر بیست دقیقه، یک قطار پر از مردم به ایستگاه کوه می رسید و خالی برمی گردید. در شب های ماه گرفتگی، مسافرانی که در این قطار سفر می کردند، اگر پنجره ای برای سر کردن به بیرون در دسترس داشتند، دو سایه اژدها و کوه را می توانستند مشاهده کنند و دو چشم قرمز متلاشی، مشابه نور دو فانوس دریایی غول پیکر، راه را به نابودی نشان می داد.

بهاییم برای مدیریت مالیات توسط پادشاه به تعداد زیاد استخدام شدند. ثبت کننده ها که نوبت هرکس برای فرستادن را ثبت می کردند. جامعان مردم بودند که با چرخ دستی ویژه برای برداشتن مردم معین استخدام می شدند. اغلب با سرعت بسیار بالا سفر می کردند، بار خود را به سرعت به ایستگاه راه آهن یا مستقیماً به کوه می بردند. دفترداران بودند که بازنشستگی های پرداخت شده به خانواده های آسیب دیده که دیگر قادر به حمایت از خود نبودند را مدیریت می کردند. تسلی دهنده هایی بودند که با مردم سفر می کردند تا به اژدها، سعی می کردند به کمک الکل و مواد مخدر غم آنها را کم کنند.

علاوه بر این، گروهی از دانشمندان اژدها که می آموختند چگونه این فرایندهای لجبستیکی می توانند بازدهی بیشتری داشته باشند، وجود داشت. برخی از این دانشمندان همچنین تحقیقاتی درباره فیزیولوژی و رفتار اژدها انجام دادند و نمونه ها را جمع آوری کردند - پوسته هایی که از آن در آمده بود، بزاقی که از فک او می چکید، دندان های از دست رفته، و دفع او، که با تکه های استخوان انسانی مخلوط بود. تمام این موارد با دقت نشانه گذاری و بایگانی می شدند. هرچه بیشتر به حیوان می پرداختند، تصویر کلی از بی مانند بودن آن تثبیت شد. پوسته های سیاه او، به ویژه، سخت تر از هر ماده معروف به انسان بود، و راهی برای خراش دادن به زره او وجود نداشت.

برای تامین مالی تمام این فعالیت ها، پادشاه مالیات سنگینی روی مردم خود وضع کرد. هزینه های مربوط به اژدها، که در حال حاضر یک هفتم اقتصاد را تشکیل می داد، حتی سریع تر از خود اژدها رشد می کرد.

انسان گونه غریبی است. هر از گاهی کسی یک ایده خوب می آورد. دیگران ایده را کپی می کنند، به آن بهبودهای خود را اضافه می کنند. در طول زمان، ابزارها و سیستم های شگفت انگیز زیادی توسعه می یابند. برخی از این دستگاه ها - ماشین حساب، ترمومتر، میکروسکوپ، و شیشه هایی که شیمی دانان برای جوشاندن و تقطیر مایعات استفاده می کنند - به تولید و آزمایش ایده های جدید، از جمله ایده هایی که فرایند تولید ایده را تسریع می کنند، کمک می کنند.

چرخ بزرگ ابداع که در دوران قدیم با سرعت بسیار کمی حرکت می کرد، به تدریج شروع به شتاب بیشتری کرد.

دانشمندان پیش بینی کردند که روزی خواهد آمد که فناوری امکان پرواز انسان ها و انجام بسیاری از کارهای دیگر را فراهم می کند. یکی از دانشمندان، که برخی از دانشمندان دیگر او را به شدت احترام می گذاشتند اما اخلاق عجیب و غریب او او را به یک منزعل و بیگانه در میان اجتماع تبدیل کرده بود، تا حدی پیش برد که پیش بینی کرد فناوری در نهایت این امکان را فراهم می کند که یک دستگاهی بسازد که بتواند اژدهای ستمگر را بکشد.

با این حال، دانشمندان پادشاه این ایده ها را رد کردند. آنها گفتند که انسان ها بسیار سنگین هستند برای پرواز و در هر حال نیاز به پر ندارند. و درباره مفهوم ناممکن کشتن اژدهای ستمگر، کتاب های تاریخ صدها تلاش برای انجام همین کار را باز نویسی می کردند، که هیچکدام موفق نبوده است. "ما همگی می دانیم که این مرد برخی از ایده های بی مسئولانه داشت"، یک دانشمند نامه بعدا در خبر مرگ نوشت وی را که پس از آن به سوی پیش بینی دیوانه وار خود خورده شد، "اما نوشته های او بسیار سرگرم کننده بودند و شاید ما باید به اژدهایی سپاسگزار باشیم که امکان ادبیات جالب اژدهایی را فراهم کرد که بسیاری از فرهنگ نگرانی را نشان می دهد!"

در همین حال، چرخ اختراع می چرخید. تنها دهه ها بعد، انسان ها پرواز کردند و بسیاری از کارهای دیگر شگفت انگیز را انجام دادند.

چند دانشمند نوآور اژدها شروع به بحث برای حمله جدید به اژدهای ستمگر کردند. کشتن اژدها کار آسانی نیست، گفتند، اما اگر ماده ای می توانست ساخته شود که سخت تر از زره اژدها باشد و اگر این ماده می توانست به شکلی از پروژکتیل ساخته شود، پس شاید این کار امکان پذیر باشد. در ابتدا، ایده های نوآوران توسط همتایان دانشمند اژدها به دلیل عدم وجود ماده ای سخت تر از پوسته اژدها رد شد. اما بعد از چندین سال کار بر روی مشکل، یکی از نوآوران موفق شد نشان دهد که پوسته اژدهایی می تواند توسط یک شیء ساخته شده از ماده مرکب خاصی سوراخ شود. بسیاری از دانشمندان اژدها که قبلا شکاک بودند، حالا به نوآوران می پیوستند. مهندسان محاسبه کردند که پروژکتیل بسیار بزرگی می تواند از این ماده ساخته شود و با قدرت کافی پرتاب شود تا زره اژدها را نفوذ کند. با این حال، تولید مقدار لازم از ماده مرکب گران خواهد بود.

برای ساده سازی فرایند، پادشاه یک راه آهن ساخت: دو خط مستقیم از فلز درخشان که به آبدانه اژدها منتهی می شدند. هر بیست دقیقه، یک قطار پر از مردم به ایستگاه کوهستانی می رسید و خالی بر می گشت. در شب های مهتابی، مسافرانی که با این قطار سفر می کردند، اگر پنجره ای داشتند تا سرشان را بیرون ببازانند، می توانستند دو سایه یکپارچه اژدها و کوه و دو چشم درخشان قرمز را مثل نور پرتو از یک جفت فانوس دریایی بزرگ در جلوی خود ببینند، راه را به نابودی نشان می دادند.

خدمه ها توسط پادشاه برای اجرای مزد به اژدها استخدام شدند. نگهبانانی وجود داشتند که نوبت کدام فرد برای فرستاده شدن را ردیابی می کردند. جمع آورندگان مردم بودند که در چارپاهای ویژه مستقر شده بودند تا مردم مورد نظر را بیاورند. آنها اغلب با سرعت شکستن گردن، بار خود را به یک ایستگاه راه آهن و یا مستقیما به کوه می بردند. کارکنانی بودند که بازنشستگی های پرداخت شده به خانواده های کاهش یافته که دیگر قادر به حمایت از خود نبودند را اداره می کردند. تسلی دهندگانی وجود داشتند که با مردم محکوم به فنا در راهشان به سمت اژدها سفر می کردند، سعی می کردند با روح و مواد مخدر، رنج آنها را کم کنند.

علاوه بر این، یک پشتیبان از اژدها شناسان وجود داشت که مطالعه کردند چگونه این فرآیندهای لجستیکی می توانند کارآمدتر شوند. برخی از اژدها شناسان همچنین مطالعه هایی در زمینه فیزیولوژی و رفتار اژدها انجام دادند و نمونه هایی را جمع آوری کردند - مقیاس های پوستش را، بزاقی که از چانه اش قطره می افتاد، دندان های از دست رفته اش، و خروجی هایش که با تکه هایی از استخوان انسان خالی بود. همه این موارد با دقت مورد توجه قرار گرفته و بایگانی شدند. هر چه این جانور بیشتر فهمیده می شد، تصور عمومی از ناپذیری آن بیشتر تأیید می شد. مقیاس های سیاه اش، به خصوص، سخت تر از هر ماده ای بود که به آدمی شناخته شده بود، و نظر نمی رسید که راهی برای خراش دادن به زره اش وجود داشته باشد.

برای مالی کردن تمام این فعالیت ها، پادشاه مالیات سنگینی را به مردم وضع کرد. خرج های مربوط به اژدها، که در حال حاضر یک هفتم اقتصاد را تشکیل می دادند، حتی از خود اژدها سریعتر رشد می کردند.

انسان یک گونه کنجکاو است. هر از گاهی اوقات، کسی ایده خوبی در می آورد. دیگران ایده را کپی می کنند و به آن نوآوری های خود را اضافه می کنند. در طول زمان، ابزارها و سیستمهای شگفت انگیز بسیاری توسعه می یابند. برخی از این دستگاه ها - ماشین حساب ها، ترمومترها، میکروسکوپ ها و بطری های شیشه ای که شیمی دانان برای جوشاندن و تقطیر مایعات استفاده می کنند - کار تولید و آزمایش ایده های جدید را آسان تر می کنند، از جمله ایده هایی که فرآیند تولید ایده را سریع می کنند.

بنابراین چرخ بزرگ اختراع، که در سنین قدیمی به آرامی بسیار کند حرکت میکرد، به تدریج شروع به شتاب گرفتن کرد.

حکامی پیش بینی کردند که روزی خواهد رسید که فناوری به انسان ها امکان پرواز و انجام بسیاری از چیزهای دیگر شگفت انگیز را می دهد. یکی از حکما، که توسط برخی از حکمای دیگر به شدت مورد احترام قرار می گرفت اما رفتارهای عجیب و غریب او او را به یک خروجی اجتماعی و عزلت طلب کرده بود، به حدی پیش رفت که پیش بینی کرد فن آوری در نهایت امکان ساخت یک ابزاری را فراهم خواهد کرد که می تواند اژدها - ظالم را بکشد.

اما دانشمندان پادشاه، این ایده ها را رد کردند. آنها گفتند که انسان ها خیلی سنگین هستند تا بتوانند بیروازند و در هر صورت پر ندارند. و برای این ایده غیرممکن که اژدها - ظالم قابل کشتن است، کتابهای تاریخ صدها تلاش را برای انجام این کار ثبت می کردند، هیچ کدام از آنها موفق نبودند. "همه می دانیم که این مرد برخی ایده های غیرمسئولانه داشت"، یک دانشمند ادبیات بعداً در سوگنامه ی عجیب و غریب او که در آن زمان به فرستادن را به طعمه یحشره ای که سرنوشت او را پیش بینی کرده بود، نوشته بود، "اما نوشته های او بسیار منحرف کننده بودند و شاید ما باید از اژدها سپاسگزار باشیم که امکان ادبیات ضربه زدن به اژدها را فراهم می کند که در مورد فرهنگ اضطراب آنچه به نمایش گذاشته می شود بسیار آشکار است!"

در حالی که چرخ اختراع ادامه می یابد. چند دهه بعد، انسان ها پرواز کردند و چیزهای شگفت انگیز بسیاری دیگر را به انجام رساندند.

چند اژدها شناس بت شکن شروع به تبلیغ برای یک حمله جدید به اژدها - ظالم کردند. کشتن اژدها آسان نبود، گفتند، اما اگر می توانستیم ماده ای را اختراع کنیم که سخت تر از زره اژدها باشد و اگر این ماده به شکل یک پرتاب شود، شاید این کار ممکن باشد. در ابتدا، ایده های بت شکنان توسط همکاران بت شکن خود را رد شدند چرا که هیچ ماده شناخته شده ای سخت تر از مقیاس های اژدها نبود. اما پس از کار کردن بر روی این مشکل برای بسیاری از سال ها، یکی از بت شکنان موفق به اثبات شد که یک مقیاس اژدها می تواند توسط یک جسم ساخته شده از یک ماده مرکب خاص نفوذ کند. بسیاری از اژدها شناسان که قبلاً شک داشته اند، اکنون به بت شکنان پیوستند. مهندسان محاسبه کردند که یک پرتاب بزرگ می تواند از این ماده ساخته شود و با قدرت کافی راه اندازی شود که زره اژدها را نفوذ کند. با این حال، تولید مقدار لازم از ماده مرکب گران خواهد بود.

گروهی از مهندسان برجسته و اژدها شناسان درخواستی را به پادشاه فرستادند که درخواست بودجه ای برای ساخت گلوله ضد اژدها داشت. در زمان ارسال درخواست، پادشاه با رهبری ارتش خود علیه بیری مشغول بود. ببر یک دهقان را کشته بود و سپس در جنگل ناپدید شده بود. ترس زیادی در دهان وجود داشت که ببر ممکن است خارج شود و دوباره حمله کند. پادشاه جنگل را احاطه کرد و فرمان داد نیروهایش برای تراشیدن راه خود از طریق آن شروع کنند. در پایان این جنگ، پادشاه می توانست اعلام کند که تمام ۱۶۳ ببر در جنگل، از جمله احتمالاً ببر قاتل، شکار شده و کشته شده اند. با این حال، در هنگام جنگ، درخواست از دست رفته یا فراموش شده بود.

در نتیجه درخواست کنندگان یک درخواست دیگر فرستادند. این بار پاسخی از یکی از دستیاران پادشاه دریافت کردند که می گفت پادشاه درخواست آنها را پس از بررسی بودجه سنواتی اداره اژدها در نظر خواهد گرفت. بودجه امسال بزرگترین تاکنون بود و شامل بودجه ای برای یک خط راه آهن جدید به سمت کوه بود. یک خط دوم لازم دانسته شده بود، زیرا خط اصلی دیگر نمی توانست ترافیک افزایش یافته را پشتیبانی کند. (با افزایش خواست اژدها-طاغوت به صد هزار نفر از انسانها، تا آنها را در پای کوه در هنگام شروع شب تحویل دهد). اما وقتی بودجه سرانجام تأیید شده بود، گزارش هایی از یک بخش دورافتاده کشور می آمد که یک روستا درگیر نفوذ مار سمی بود. پادشاه باید فوراً خود را برای موبایل کردن ارتش خود ترک کند و برای شکست این تهدید جدید حرکت کند. درخواست ضد اژدها در یک کابینت خاکی در زیرزمین قلعه رد شد.

ضد اژدهاها دوباره دور هم جمع شدند تا تصمیم بگیرند چه باید کرد. بحث نشاطبخش بود و تا دیر وقت در شب ادامه داشت. تقریباً سپیده دم بود که آنها سرانجام تصمیم گرفتند موضوع را به مردم ببرند. طی هفته‌های بعدی، آنها در سراسر کشور سفر کردند، سخنرانی‌های عمومی دادند و پیشنهاد خود را به هر کسی که می‌خواست گوش دهد، توضیح دادند. در ابتدا، مردم شکاک بودند. آنها در مدرسه آموخته بودند که اژدها-طاغوت ناپذیر است و قربانی‌هایی که از آن خواسته می‌شود باید به عنوان یک واقعیت زندگی پذیرفته شود. اما وقتی آنها درباره مواد مرکب جدید و طراحی‌های گلوله آگاه شدند، بسیاری علاقه‌مند شدند. با افزایش تعداد شهروندان به سخنرانی‌های ضد اژدها می‌پیوندند. فعالان شروع به برگزاری تجمع‌های عمومی به حمایت از پیشنهاد کردند.

وقتی پادشاه از این جلسات در روزنامه خواند، مشاوران خود را فراخواند و از آنها خواست نظر خود را بگویند. آنها او را در مورد درخواست‌هایی که فرستاده شده بود مطلع کردند اما به او گفتند که ضد اژدهاها درس‌ساز هستند و تعالیم آنها باعث بی‌آرامی عمومی می‌شوند. برای نظم اجتماعی بهتر است که مردم پذیرش اجتناب‌ناپذیر بودن از قربانی از اژدها-طاغوت را بپذیرند. اداره اژدها کارهای زیادی ارائه می‌داد که اگر اژدها کشته شود از دست خواهند رفت. هیچ خیر اجتماعی شناخته شده‌ای وجود ندارد که از فتح اژدها به دست آید. به هر حال، صندوق پادشاه در حال حاضر تقریباً خالی است بعد از دو جنگل و بودجه‌ای که برای خط دوم راه‌آهن منصرف شده بود. پادشاه که در آن زمان به دلیل رفع فراگیری مار سمی، محبوبیت بزرگی داشت، به حجت‌های مشاوران خود گوش داد اما نگران بود که ممکن است بخشی از حمایت مردمی خود را از دست بدهد اگر از درخواست ضد اژدها چشم‌پوشی کند. بنابراین تصمیم گرفت یک جلسه باز برگزار کند. اژدها شناسان برجسته، وزرای دولت و اعضای علاقه‌مند عمومی دعوت شدند تا حضور داشته باشند.

جلسه در تاریک‌ترین روز سال، درست پیش از تعطیلات کریسمس، در بزرگترین تالار قلعه سلطنتی برگزار شد. تالار تا آخرین صندلی پر و مردم در راهروها جمع شده بودند. محیط با شدت جدی حاکم بر دورانه‌های حیاتی جنگل شده بود. شروع گفتند.

بعد از اینکه پادشاه همه را خوش آمد گفت، زمین را به دانشمند ارشد پشت پیشنهاد ضد اژدها داد، زنی با چهره‌ای جدی، تقریباً سخت. او شروع به توضیح کرد که چگونه دستگاه پیشنهادی کار خواهد کرد و چگونه می‌توان مقدار لازم از ماده مرکب تولید کرد. با توجه به مقدار درخواستی بودجه، باید ممکن باشد که در پانزده تا بیست سال کار را تکمیل کند. با مقدار بزرگتری از بودجه، ممکن است تا انجام آن را در حداقل دوازده سال انجام داد. با این حال، نمی‌توان گفت که قطعاً کار خواهد کرد. مردم با دقت ارائه او را دنبال می‌کردند.

دست به سخن بعدی مشاور اصلی پادشاه برای اخلاق بود، مردی با صدای غرش‌آمیز که به راحتی تالار را پر می‌کرد:

“بیا بید این زن را در مورد علم صحیح بپذیریم و این پروژه از نظر فنی امکان‌پذیر است، اگرچه فکر نمی‌کنم این واقعاً اثبات شده باشد. حالا او می‌خواهد از اژدها خلاص شود. احتمالاً او فکر می‌کند که حق دارد توسط اژدها جویده نشود. متمدای و بی‌احترام است. کوتاهی عمر فرد چیزی است که برای هر فرد چه بداند و چه نداند، مایه برکت است. خلاصی از اژدها، که ممکن است چیزی آسان به نظر برسد، کرامت انسان ما را زیر سوال می‌برد. علاقه به کشتن اژدها ما را از واقعیت‌بینی بیشتری نسبت به آرزوهایی که زندگی ما به طور طبیعی به آنها اشاره می‌کند، منحرف می‌کند و برای زندگی خوب بجای فقط زنده ماندن. توانستن، بله توانستن، برای یک فرد می‌خواهد که زندگی متوسط خود را تا زمانی که ممکن است ادامه دهد بدون نگرانی از سوالات بالاتر در مورد استفاده از زندگی. اما به شما می‌گویم، طبیعت اژدها این است که انسان‌ها را بخورد و طبیعت خود ما به ویژه و با عجب فقط توسط خوردن آن تحقق پیدا می‌کند...”

مخاطب محترمانه به این سخنران بسیار مجلل گوش می‌داد. عبارت‌ها به زیبایی آنقدر فصیح بودند که نمی‌توانستند احساس مقاومت کنند که باید برخی از تفکرات عمیق پشت آنها باشند، اگرچه هیچکس دقیقاً نمی‌توانست بفهمد آن‌ها چیست. قطعاً کلماتی که از یک فرد تعیین شده چنین برجسته از پادشاه می‌آیند باید ماده عمیقی داشته باشند.

سخنران بعدی یک حکیم معنوی بود که به دلیل مهربانی و ملایمت خود و همچنین تعهدش شناخته شده بود. هنگامی که او به سمت سکو حرکت می‌کرد، پسرک کوچکی از میان مخاطبان فریاد زد: “اژدها بد است!”

والدین پسر سرخ شدند و شروع به ساکت و سرزنش کردن کودک کردند. اما حکیم گفت: "پسرک را بگذارید حرف بزنند. او احتمالاً از یک ابله پیر مثل من خردمندتر است."

در ابتدا، پسر خیلی ترسیده و گیج بود تا حرکت کند. اما وقتی لبخند واقعاً دوستانه در صورت حکیم و دست دراز شده را دید، او به طور مطیع آن را گرفت و از حکیم پیروی کرد تا به سکو برسد. "حالا، یک مرد شجاع کوچک وجود دارد"، گفت حکیم. "از اژدها می‌ترسی؟"

"من می‌خواهم مادر بزرگم را برگردانم" پسر گفت.

"آیا اژدها مادر بزرگت را برد؟"

"بله" پسر گفت، اشک‌هایی در چشمان بزرگ و ترسیده‌اش جمع شد. "مادر بزرگ وعده داده بود که به من یاد بدهد چگونه ویفر زنجبیلی برای کریسمس پخته کنم. او گفت که ما یک خانه کوچک از ویفر زنجبیلی خواهیم ساخت و مردک‌های کوچکی از زنجبیلی که در آن خانه زندگی خواهند کرد. سپس این مردم لباس‌های سفید آمدند و مادر بزرگ را به سوی اژدها بردند... اژدها بد است و مردم را می‌خورد... من می‌خواهم مادر بزرگم را برگردانم!"

در این نقطه کودک به شدت گریه می‌کرد تا اینکه اجازه شد تا او را به پدر و مادرش برگردانند.

چند سخنران دیگری در آن شب بود، اما شهادت ساده کودک بالون سخنوری را که وزیران پادشاه سعی کرده بودند تورم دهند، شکست داد. مردم حامیان بازیکنان مخالف-اژدها بودند و تا پایان شب حتی پادشاه نیز دلیل و انسانیت کیفی خود را پذیرفت. در اظهار نظر نهایی او، او به سادگی گفت: «بیایید این کار را انجام دهیم!»

همانطور که اخبار منتشر شد، جشن‌ها در خیابان‌ها شکل گرفت. کسانی که برای حامیان مخالف-اژدها مبارزه کرده بودند به یکدیگر نوش جان کردند و به آینده انسانیت نوشیدند.

صبح روز بعد، یک میلیارد نفر بیدار شدند و دریافتند که نوبت آنها برای فرستادن به اژدها قبل از اینکه پروژه کامل شود، خواهد رسید. یک نقطه عطفی به وجود آمد. در حالیکه قبلاً، حمایت فعال از دلیل مخالف-اژدهایی به یک گروه کوچک از رویدادها محدود بود، اکنون تبدیل به اولویت و نگرانی اول همه مردم شد. مفهوم میانبری از "اراده عمومی" به شدت شدید و قابل ملموس شد. مجامع عمومی پول برای پروژه پرتاب را جمع‌آوری کردند و پادشاه را ترغیب کردند که سطح حمایت دولتی را افزایش دهد. پادشاه به این تقاضاها پاسخ داد. در سخنرانی سال نو خود، اعلام کرد که قانون اعطای اعتبارات اضافی را برای حمایت از پروژه با سطح بالایی از فایندینگ تصویب خواهد کرد؛ علاوه بر این، او قلعه تابستانی خود را به فروش می‌رساند و برخی از زمینهایش را فروخته و یک کمک شخصی زیاد می‌کند. "من باور دارم که این ملت باید خود را به دستیابی به هدف، قبل از پایان این دهه، آزاد کردن جهان از بیماری قدیمی اژدها تحمیل کند."

به این ترتیب یک مسابقه فناوری بزرگ در برابر زمان آغاز شد. مفهوم یک پروژه مخالف-اژدها ساده بود، اما برای تبدیل شدن آن به واقعیت نیاز به راه‌حلی برای هزاران مشکل فنی کوچکتر داشت، هر کدام از آنها نیاز به ده‌ها مرحله زمان بر و ناهمخوانی داشت. موشک‌های آزمایشی شلیک شدند اما افتادند به زمین یا به سمت اشتباه پرواز کردند. در یک حادثه تراژیک، یک موشک همراه بر روی یک بیمارستان فرود آمد و چندین صد بیمار و کارکنان را کشت. اما اکنون جدیت واقعی وجود داشت و آزمایش‌ها ادامه یافت حتی در حالیکه جنازه‌ها از زیر آوار خارج می‌شدند.

با وجود فایندینگ تقریباً بی‌نهایت و کار طولانی مدت توسط فنی‌ها، مهلت پادشاه رعایت نشد. دهه به پایان رسید و اژدها هنوز زنده و سالم بود. اما تلاش‌ها نزدیکتر می‌شدند. یک موشک نمونه با موفقیت آزمایش شده بود. تولید هسته، ساخته شده از ماده ترکیبی گران قیمت، در برنامه برای تکمیل همزمان با پایان یافتن پوسته موشک کاملاً آزمایش شده و دیباگ شده بود که باید در آن بارگذاری

می شد. تاریخ راه اندازی به شب سال نوی سال بعد تنظیم شد، دقیقاً دوازده سال پس از آغاز رسمی پروژه. بهترین هدیه کریسمس امسال تقویمی بود که روزهای باقی مانده تا زمان صفر را شمارش می کرد، سود حاصل به پروژه پرتاب می رسید.

پادشاه تبدیل شده بود به یک تغییر شخصی از خود غافلگیر و بی فکر قبلی خود. او اکنون تا جایی که می توانست در آزمایشگاه ها و کارخانجات تولید، کارگران را تشویق کرد و تحسین زحماتشان کرد. گاهی اوقات او یک کیسه خواب می برد و شب را در یک طبقه ماشین سر و صدا می کرد. او حتی مطالعه کرد و سعی کرد جنبه های فنی کار خود را درک کند. با این حال، او خود را محدود کرد به ارائه حمایت اخلاقی و از دخالت در مسائل فنی و مدیریتی خودداری کرد.

هفته قبل از سال نو، زنی که تقریباً دوازده سال پیش مورد پروژه را ارائه داده بود و اکنون مدیر آن بود، به قلعه سلطنتی آمد و برای دیدار فوری با پادشاه درخواست کرد. وقتی پادشاه نامه او را گرفت، از کشورهای خارجی که با اکراه در شام کریسمس سالانه سرگرم می کرد عذرخواهی کرد و عجله کرد به اتاق شخصی که دانشمند در انتظار بود. همیشه مثل اینکه در آخرین زمان ها، او کمرنگ و خسته از ساعت های کار طولانی به نظر می رسید. اما امشب، پادشاه نیز فکر می کرد که می تواند پرتوی از راحتی و رضایت در چشمان او را تشخیص دهد.

او به او گفت که موشک اعزام شده، هسته بارگذاری شده، همه چیز سه برابر بررسی شده، آماده اند برای راه اندازی، و آیا پادشاه آخرین تایید خود را می دهد. پادشاه در یک صندلی نشسته و چشمانش را بست. خیلی سخت فکر می کرد. با تیراژه پروژه امشب، یک هفته زودتر، هفتصد هزار نفر نجات خواهند یافت. با این حال، اگر چیزی اشتباه برود، اگر این هدف خود را از دست بدهد و به جای آن به کوه برخورد کند، یک فاجعه خواهد بود. یک هسته جدید باید از ابتدا ساخته شود و پروژه حدود چهار سال به عقب بر خواهد گشت. او در آنجا نشسته بود، به طور ساکت، به مدت تقریباً یک ساعت. دقیقاً همانطور که دانشمند متقاعد شده بود که او خوابیده است، چشمانش را باز کرد و به صدای محکم گفت: «نه. من می خواهم شما به آزمایشگاه برگردید. من می خواهم شما همه چیز را بررسی کنید و سپس همه چیز را دوباره بررسی کنید.» دانشمند نتوانست از خروج نفس خود جلوگیری کند؛ اما او سر تکان داد و رفت.

روز آخر سال سرد و ابری بود، اما بادی وجود نداشت، که این به معنی شرایط خوب راه اندازی است. خورشید در حال غروب بود. فنی ها به دور دور داشتند تنظیمات نهایی را انجام می دادند و همه چیز را یک بار دیگر بررسی می کردند. پادشاه و مشاوران نزدیک او از یک سکوی نزدیک به سکوی راه اندازی نظارت می کردند. در فاصله دورتر، پشت حصار، تعداد زیادی از عموم مردم جمع شده بودند تا رویداد بزرگ را شاهد باشند. یک ساعت بزرگ نشانگر شمارش معکوس بود: پنجاه دقیقه تا برون.

مشاوری به پادشاه زد و توجه او را به حصار بکشید. کمی اغتشاش وجود داشت. به نظر می رسید کسی فرورفته بود و در حال دویدن به سمت سکویی بود که پادشاه روی آن نشسته بود. افراد امنیتی سریعاً به او رسیدند. او دستبند زده و برداشته شد. پادشاه توجه خود را دوباره به پلتفرم پرتاب و به کوه در پس زمینه برگرداند. جلوی آن، می توانست پروفایل تاریک و خم اژدها را ببیند. اژدها در حال خوردن بود.

بیست دقیقه بعد، پادشاه متعجب شد که می بیند مرد دستبند زده دوباره از فاصله ای کوتاه از سکو ظاهر شده است. بینی او خون می چکید و او توسط دو نفر از نیروهای امنیتی همراه شده بود. مرد به نظر می رسید در حالت تشنج باشد. وقتی پادشاه را دید، با بالاترین صدای خود فریاد زد: "آخرین قطار! آخرین قطار! آخرین قطار را متوقف کنید!"

"این مرد جوان کیست؟" پادشاه گفت. "چهره او آشنا به نظر می رسد اما من نمی توانم او را به یاد بیاورم. او چه می خواهد؟ بگذارید بالا بیايد."

این مرد جوان، کارمند جوانی در وزارت حمل و نقل بود و دلیل برای تشنج او این بود که دریافته بود پدرش روی آخرین قطار به کوه سوار شده است. پادشاه دستور داده بود تا ترافیک قطار ادامه یابد، ترس داشت که هرگونه اغتشاش ممکن است باعث شود اژدها به حرکت درآید و میدان باز مقابل کوه را که اکنون بیشتر وقت خود را در آن سپری می کرد ترک کند. مرد جوان از پادشاه التماس کرد که دستور برگشت آخرین قطار را صادر کند، که قرار است پنج دقیقه قبل از زمان صفر در ایستگاه کوه حضور یابد.

"نمی توانم این کار را بکنم"، پادشاه گفت "نمی توانم این ریسک را بپذیرم."

"اما قطارها معمولاً پنج دقیقه دیر می رسند. اژدها متوجه نمی شود! لطفاً!"

این مرد جوان پیش پای پادشاه زانو زده بود، درخواست می کرد تا زندگی پدرش و زندگی هزاران مسافر دیگر که در آن آخرین قطار سوار شده بودند، نجات دهد.

پادشاه به چهره خون چکیده و التماس کننده جوان نگاه کرد. اما لب خود را گاز زد و سر خود را تکان داد. مرد جوان همچنان داشت فریاد میزد حتی در حالی که نگهبانان او را از سکو برداشتند: "لطفاً! آخرین قطار را متوقف کنید! لطفاً!"

پادشاه ساکت و بی حرکت ایستاده بود، تا اینکه، پس از مدتی، فریادها به طور ناگهانی سکوت کرد. پادشاه سر خود را بالا برد و به ساعت شمارش معکوس نگاه کرد: پنج دقیقه باقی مانده است.

چهار دقیقه. سه دقیقه. دو دقیقه.

آخرین فنی از پلتفرم خارج شد.

۳۰ ثانیه. ۲۰ ثانیه. ده، نه، هشت...

هنگامی که یک توپ آتش پلتفرم پرتاب را فرا گرفت و موشک بیرون پرید، تماشاگران به طور غریزی به نوک پنجه های خود برخاستند و همه چشمان بر روی جلوی شعله سفید موتورهای فرود موشک که به سوی کوه دور می رفت، خیره شد. مردم، پادشاه، بالا و پایین، جوان و پیر، انگار در این لحظه آنها یک آگاهی یکسان، یک تجربه هوشمندانه یکسان را به اشتراک گذاشتند: آن شعله سفید، شلیک شده به تاریکی، تجسم روح بشر، ترس و امید آن... به قلب شرارت ضربه می زند. سایه بر افق خم شد و افتاد. صداهای خالص هزاران نفر از شادی از جمعیت جمع شده بلند شد، که چند ثانیه بعد توسط صدای خفه کننده اژدهای فرو ریخته اضافه شد، انگار که خود زمین در حال کشیدن نفس تسکین بخش بود. پس از قرون که تحت ستم بوده است، انسانیت سرانجام از ستم شدید اژدها رها شد.

صدای شادی به سر دادن تکرار شادی تبدیل شد: "پادشاه زنده باد! همه ما زنده باد!" مشاوران پادشاه، مانند همه در آن شب، به شادی کودکان بودند؛ آنها یکدیگر را در آغوش گرفتند و به پادشاه تبریک گفتند: "ما انجام دادیم! ما انجام دادیم!"

اما پادشاه با صدایی شکسته جواب داد: "بله، ما انجام دادیم، ما امروز اژدها را کشتیم. اما لعنتی، چرا ما دیر شروع کردیم؟ این کار می توانست پنج، شاید ده سال پیش انجام شود! میلیون ها نفر نمی باید می مردند."

پادشاه از سکو پایین رفت و به سمت مرد جوان در دستبند، که روی زمین نشسته بود، رفت. در آنجا روی زانوهای خود افتاد. "ببخشید! خدایا، لطفاً مرا ببخشید!"

باران شروع به باریدن کرد، به قطرات بزرگ و سنگین، زمین را به گل تبدیل کرد، لباس های بنفش پادشاه را خیس کرد، و خون روی صورت مرد جوان را حل کرد. "من واقعاً برای پدرت متاسفم"، پادشاه گفت.

"این تقصیر شما نیست"، جوان جواب داد. "آیا شما دوازده سال پیش در قلعه را به یاد می آورید؟ آن پسرک گریان که می خواست شما مادر بزرگش را برگردانید - او من بودم. من در آن زمان دریافتم که شما نمی توانید آنچه را که من درخواست می کنم را انجام دهید. امروز من می خواستم شما پدرم را نجات دهید. با این حال این امکان پذیر نبود که این کار را اکنون انجام دهید، بدون اینکه

برنامه را به خطر بیندازید. اما شما زندگی من، و مادر و خواهر من را نجات داده اید. چگونه می توانیم به اندازه کافی از شما سپاسگزار باشیم؟"

"به آنها گوش کن"، پادشاه گفت، با اشاره به جمعیت. "آنها مرا برای آنچه امشب اتفاق افتاد تشویق می کنند. اما قهرمان تویی. تو فریاد زدی. تو ما را علیه شر علیه برخاست." پادشاه به یکی از نگهبانان اشاره کرد تا بیاید و دستبندها را باز کند. "حالا، به سمت مادر و خواهرت برو. تو و خانواده ات همیشه در دادگاه خوش آمدید، و هر چه آرزو دارید - اگر در توان من باشد - اعطا خواهد شد."

مرد جوان رفت، و نواحی سلطنتی، در حالی که در باران در حال انباشت شدن، دور پادشاهی که هنوز در گل زانو زده بود، جمع شد. در میان لباس های شکیل که بیشتر و بیشتر توسط باران خراب شده بود، یک عالمه چهره پودری بیانگر مجموعه ای از شادی، آرامش، و سردرگمی بود. به طور چشمگیری خیلی چیزها در ساعت گذشته تغییر کرده بود: حق به آینده بازپس گرفته شده بود، ترس اولیه از بین رفته بود، و بسیاری از فرضیات طولانی مدت معکوس شده بود. حالا با توجه به اینکه در این شرایط ناشناخته چه چیزی از آنها خواسته شده است، آنها در آنجا به طور تردید کننده ایستاده بودند، انگار که دارند بررسی می کنند که آیا زمین هنوز سفت خواهد بود، نگاه هایی را تبادل کردند، و منتظر نوعی نشانه بودند.

سرانجام، پادشاه برخاست، دستان خود را روی دو طرف شلوار خود پاک کرد.

"فیضی تا، حالا چه کار باید انجام دهیم؟" کهنه ترین درباری سؤال کرد.

"دوستان عزیزم"، پادشاه گفت، "ما راه زیادی رفته ایم... اما سفر ما تازه شروع شده است. گونه ما در این سیاره جوان است. امروز ما مانند کودکان هستیم. آینده بازی در برابر ما قرار دارد. ما به این آینده خواهیم رفت و سعی خواهیم کرد بهتر از گذشته کار کنیم. ما حالا وقت داریم - وقت برای اینکه چیزها را درست کنیم، وقت برای رشد، وقت برای یادگیری از اشتباهاتمان، وقت برای فرآیند کند ساختن یک دنیای بهتر، و وقت برای در آنجا تسویه شدن. امشب، بگذارید تمام زنگ های پادشاهی تا نیمه شب به یاد پیشینیان مرده ما بنوازد، و سپس بعد از نیمه شب بگذارید تا زمانی که خورشید بالا می رود جشن بگیریم. و در روزهای آینده ... من فکر می کنم ما باید سازماندهی مجددی انجام دهیم!"

* * *

معنی

داستان هایی در مورد پیری به طور سنتی تمرکز خود را بر روی نیاز به تسویه حساب با آرامش قرار داده اند. راهکار توصیه شده برای کاهش نیرو و مرگ نزدیک بود این بود که با تسلیم شدن به آن و همچنین تلاش برای به دست آوردن انجام کارهای عملی و ارتباطات شخصی، منجر به پایان گیرد. با توجه به اینکه هیچ چیزی نمی توانست از بروز یا کند شدن پیری جلوگیری کند، این تمرکز منطقی بود. به جای اینکه نگران اتفاقی باشیم که غیر قابل اجتناب است، میتوانیم به دنبال آرامش ذهن باشیم.

امروزه ما با یک وضعیت متفاوت روبرو هستیم. در حالی که هنوز راهکارهای موثر و قابل قبولی برای کند کردن فرآیند پیری در دست نداریم، میتوانیم جهت های تحقیقی ای را شناسایی کنیم که در آینده نزدیک ممکن است منجر به توسعه چنین ابزارهایی شود.

داستان ها و ایدئولوژی های "مرگم دار"، که پذیرش غیر فعالانه را توصیه میکنند، دیگر منابع بی آزار تسلی نیستند. آنها موانع کشنده ای برای اقدامات فوری و ضروری هستند.

بسیاری از دانشمندان و فناوریان برجسته به ما می گویند که امکان کند کردن، و در نهایت متوقف کردن و برگشت دادن، فرآیند پیری انسان وجود دارد. در حال حاضر، توافق چندانی در مورد مقیاس زمانی یا ابزارهای خاص وجود ندارد، و نه توافقی که هدف حتی در اصل قابل دستیابی باشد. در رابطه با این افسانه (جایی که پیری البته به صورت اژدها نشان داده شده است)، ما بنابراین در مرحله ای هستیم که بین زمانی که حکیم تنها پیش بینی می کند که نهایتاً اژدها از بین خواهد رفت و زمانی که اژدها شناسان نمادین با نشان دادن یک جنس مرکب که سخت تر از پوست اژدها بود، همتایان خود را متقاعد کردند، قرار داریم.

حکایت یک استدلال اخلاقی ساده ارائه می دهد: دلایل اخلاقی واضح و متقاعد کننده ای برای مردم حکایت برای از بین بردن اژدها وجود دارد. وضعیت ما نسبت به پیری انسان به طور نزدیکی تطبیق پذیر و اخلاقاً همسان با وضعیت مردم در داستان در رابطه با اژدها است. بنابراین، ما دلایل اخلاقی متقاعد کننده ای برای از بین بردن پیری انسان داریم.

این بحث به نفع گسترش عمر پیشنهاد نمیکند. افزودن سال های اضافی از بیماری و ناتوانی در آخر عمر بی معنی خواهد بود. این بحث به نفع گسترش، تا حد ممکن، عمر سالم انسان است. با کند یا متوقف کردن فرآیند پیری، عمر سالم انسان گسترش خواهد یافت. افراد خواهند توانست در سنینی که در غیر این صورت مرده خواهند بود، سالم، پر انرژی و کارآمد باقی بمانند.

علاوه بر این اخلاق کلی، دروس مشخص تری وجود خواهد داشت:

(۱) یک فاجعه تکراری به یک واقعیت زندگی، یک آمار تبدیل شد. در افسانه، انتظارات مردم به وجود اژدها سازگار شد، به حدی که بسیاری قادر به درک بدی او نبودند. پیری هم به یک "واقعیت زندگی" تبدیل شده است - با وجود اینکه علت اصلی مقدار ناپدید شدن عذاب و مرگ انسان است.

(۲) یک دیدگاه ثابت از فناوری. مردم با استدلال اینکه هرگز امکان نخواهد داشت که اژدها را بکشند زیرا تا کنون همه تلاش ها شکست خورده اند، تفکر کردند. آنها نتوانستند پیشرفت فناوری را به حساب بیاورند. آیا اشتباه مشابهی باعث می شود که ما احتمال یک درمان برای پیری را کم برآورد کنیم؟

(۳) اداره کردن هدف خود شد. یک هفتم اقتصاد به اداره اژدها رفت (که همچنین قسمتی از تولید ناخالص ملی آن است که ایالات متحده برای مراقبت های بهداشتی صرف می کند). محدود کردن آسیب به چنان حدی تمرکز شد که مردم علت زیرین را فراموش کردند. به جای یک برنامه تحقیقاتی عمومی با سرمایه گذاری برای متوقف کردن پیری، تقریباً کل بودجه سلامت خود را در بهداشت و تحقیق در مورد بیماری های فردی می گذرانیم.

(۴) کالای اجتماعی از کالای مردم جدا شد. مشاوران پادشاه نگران مشکلات اجتماعی احتمالی بودند که می توانست توسط ضد اژدهاها ایجاد شود. آنها گفتند که هیچ خیر اجتماعی شناخته شده ای از دست رفتن اژدها حاصل نمی شود. اما در نهایت، نظم های اجتماعی برای بهره مندی مردم وجود دارند، و عموماً برای مردم خوب است اگر زندگی آنها نجات یابد.

(۵) نبود تشخیص درست نسبت به وضعیت. یک ببر یک کشاورز را کشت. یک گروه از رستاکها یک روستا را آزار دادند. پادشاه ببر و رستاکها را از بین برد و به همین ترتیب مردمش را خدمت کرد. اما او در اشتباه بود، زیرا اولویت هایش را اشتباه گرفت.

(۶) عبارات زیبا و سخنرانی غیر واقعی. مشاور اخلاقی پادشاه به زیبایی در مورد کرامت انسانی و طبیعت گونه خاص ما صحبت کرد، در عباراتی که بیشتر به طور کلمه به کلمه از معادل های معاصر مشاور برداشت شد. اما سخنرانی یک پرده دود بود که بیشتر از اینکه واقعیت اخلاقی را آشکار کند، آن را مخفی می کرد. شهادت ناگفته اما صادقانه پسر، در مقابل، به واقعیت اصلی مورد بحث اشاره می کند: اژدها بد است؛ او مردم را خراب می کند. این هم حقیقت اصلی در مورد پیری انسان است.

(۷) عدم قنطردانی از فوریت. تا خیلی دیر در داستان، هیچ کس به طور کامل درک نکرد که چه چیزی در معرض خطر است. تنها زمانی که پادشاه در حال خیره شدن به چهره خون آلود مرد جوان درخواست کننده است، حجم فاجعه وارد می شود. جستجو برای یک درمان برای پیری فقط یک کار خوبی نیست که شاید یک روز باید برای آن تلاش کنیم. این یک الزام اخلاقی فوری و فریاد است. هر چه زودتر ما یک برنامه تحقیق متمرکز شروع کنیم، زودتر نتایج دریافت خواهیم کرد. این مهم است که درمان را در ۲۵ سال به جای ۲۴ سال به دست بیاوریم: جمعیتی بزرگتر از کانادا به عنوان نتیجه خواهد مرد. در این مسئله، زمان برابر است با زندگی، با نرخ تقریبی ۷۰ زندگی در دقیقه. با اینکه کنتور با چنین سرعتی جوشان است، ما باید از وقت تلف کردن دست بکشیم.

(۸) "و در روزهای آینده... من فکر می کنم که ما برخی از سازماندهی ها را باید انجام دهیم!" پادشاه و مردمش وقتی از جشنشان به خود می آیند، با چالش های بزرگی روبرو خواهند شد. جامعه آنها به حدی شرط بندی شده و توسط حضور اژدها وارد شکل گیری وحشتناک شده است که اکنون یک خلا ترسناک وجود دارد. آنها باید به طور خلاقانه، در هر دو سطح فردی و اجتماعی، شرایط را توسعه دهند که زندگی ها را فراتر از سه دهه و هفت سال معمول به طور پویا و پرمعنا حفظ کند. خوشبختانه، روح انسانی در تطبیق خوب است. ممکن است مسئله دیگری باشد که آنها نهایتاً با آن رو به رو می شوند و آن اضافه جمعیت است. شاید مردم باید یاد بگیرند که فرزندان را دیرتر و کمتر داشته باشند. شاید آنها بتوانند راهی برای حمایت از جمعیت بزرگتر با استفاده از فناوری کارآمدتر پیدا کنند. شاید یک روز آنها سفینه فضایی توسعه دهند و شروع کنند به مستعمره کردن کیهان. ما می توانیم، برای حال، افراد با عمر طولانی افسانه را بگذاریم تا با این چالش های جدید دست و پنجه نرم کنند، در حالی که ما سعی می کنیم در ماجراجویی خود پیشرفتی ایجاد کنیم.

[۱] محدودیت کالری (یک رژیم غذایی با کالری پایین اما با غذاهای غنی از مواد مغذی) عمر حداکثری را افزایش می دهد و ظهور بیماری های مرتبط با سن را در تمام گونه های مورد آزمایش تاخیر می اندازد. نتایج مقدماتی از یک مطالعه در حال انجام در میمون های ریزوز و سنجاب نشان می دهد که اثرات مشابهی وجود دارد. به نظر می رسد که احتمالاً محدودیت کالری برای گونه ما نیز کار خواهد کرد. با این حال، انسانهای کمی هستند که مایل باشند خود را از طریق یک رژیم غذایی عمر طولانی قحطی بگذرانند. برخی از پژوهشگران در جستجوی تقلیدی های محدودیت کالری هستند - ترکیباتی که اثرات مطلوب کاهش مصرف کالری را بدون اینکه ما باید گرسنه شویم بوجود می آورند. (مثلاً ببینید: Lane, M. و دیگران (1999) "تنظیم غذایی پیری در پرمات های غیرانسانی"، J. Nutr. Health & Aging, 3 (2): 69-76)

[۲] نظرسنجی اخیر در دهمین کنگره انجمن بین المللی گریاتری پزشکی نشان داد که اکثر شرکت کنندگان فکر می کردند که احتمالاً یا "تا احتمال نیست" که بازسازی کامل عملکرد موش های میانسال در طی 10-20 سال آینده امکان پذیر باشد (de Grey, A. (2004). "گزارش بحث آزاد در مورد آینده تحقیقات تمدید عمر"، Annals NY Acad. Sci., 1019, در حال چاپ)). مثلاً ببینید: (de Grey, A., B. Ames, et al. (2002) "زمان برای صحبت کردن در مورد SENS: منتقدان تغییر نیستی پیری انسان"، بالا بردن عمر سالم: اقدامات سنتی و کند کردن فرآیند پیری ذاتی: نهمین کنگره انجمن بین المللی گریاتری پزشکی، د. هارمن (Landes Bioscience), Vol. 1 (Nanomedicine, R. A., Freitas Jr., 959: 452-462). Annals NY Acad. Sci. 959: 452-462). (Georgetown, TX, 1999).

[۳] مثلاً ببینید: Kass, L. (2003) "بدن های بی سن و سال، روح های خوشحال: بیوتکنولوژی و تعقیب کمال"، The New Atlantis, 1.

[۴] من بسیار سپاسگزارم از بسیاری از افراد برای نظرات آنها بر روی پیش نویس های قبلی، شامل به خصوص هدر بردشو، راجر کریسپ، ابری دگری، کاترین دولدر، جونل گارو، جان هریس، اندریا لندفرد، توبی ارد، سوزان راجرز، جولیان ساولسکو، آیان واتسون، و کیپ ورکینگ. من همچنین بسیار سپاسگزارم از آدی برمن، پیرینو فورنو، دیدیه کونزل، و دیگران که این افسانه را به زبان های دیگر ترجمه کرده اند، و همه کسانی که کمک کرده اند تا کلمه را منتشر کنند یا تشویق کرده اند. متشکرم!